

## اشاره به گردهمایی گرامیداشت محمد طاهربدخشی؛ ستایش بیهوده یکی از بنیادگذاران حزب دموکراتیک خلق و پرچم

به روز یکشنبه ۲۸ دسمبر ۲۰۱۴ گردهمایی بخاطر سی و پنجمین سالگرد قتل محمد طاهربدخشی یکی از قربانیان قتل های زنجیری دوران زمامداری حزب دموکراتیک خلق و پرچم در تورنتو، کانادا برگزار شده بود. این گردهمایی خوشبختانه توسط جوانانی نسل دوم مهاجرین، که به زبان فارسی تسلط داشتند، گرداننده می شود.

آیا برآستی کاری که ما درگردهمایی یاد بود بزرگان خود در زمینهء واگویی گذشته و شخصیت های آن انجام می دهیم، همانی است که در سراسر جهان متمدن تاریخ نویسی نام دارد و اصول اجرائی و روش های انطباقی آن را در دیارتمان های تاریخ دانشگاه ها آموزش می دهند؟ اگر، صحبت ها ما در باره مرده گان گذشته ما به چنین سبکی علمی است، پس پرسشی که مطرح است، این است که آیا بر پایهء اینگونه معیارهای رایج و جا افتاده ما اصلاً در پروسه نیم قرن اخیرافغانستان، چند نفر از نویسندگان مان را می توانیم با عنوان درست «تاریخ نویس» بخوانیم و نام ببریم؟

فکر بدی نبود اگر سخن را با پرسش های درباره شبه تاریخ گوی و تاریخ نویسی درافغانستان آغازمی کردم، سبکی که جهت خلاف هر اصل ثابت شدهء علمی است. بدبختانه این سبک، سخت دست آموز و رام ما مردم و سخنگویان و قلم بدست های افغان شده است، و چگونه ما در دام این کار افتاده ایم و همچنان می افتیم و چرا ما باید وجه مسلط نگاه خود را به تاریخ نگاری مان قرار دهیم. اما، دراین مضمون، قصدم یافتن پاسخ هائی برای این پرسش ها نیست. بلکه بیشتر دوست دارم که مقدماً برایتان چند کلامی از گردهمایی محفل یاد بود طاهر بدخشی دربارهء چند و چون آن روند بگویم که بنظرم می رسد، اگر به این نکته بیاندهشیم که در پروسه سه دهه گذشته درافغانستان از هر نسلی چند

نفر چهره هائی شاخص درسیاست، تأثیرگذار و ماندگار بودند؛ و می خواستند که فرهنگی سیاسی مردم خویش را وسیع و سرشار و پر بار بسازند، پرسشی که مطرح است که آیا : محمد طاهربدخشی یکی از جمله آنها بود؟

اگرچه من در این اقامت طولانی که در فراسوی مرزهای وطنم، در مغرب زمین، داشته ام، با طاهر بدخشی از نزدیک ارتباطی نداشتم ولی از ساختار کوچک اجتماعی افغانستان و جنایاتی که از حزب دموکراتیک خلق و پرچم به دوستان و برخی از اقوام وارد شده است، شناخت کافی ازسیاست عناصر حزبی خلق و پرچم اندوخته ام. آنچه مرا بعد از سه دهه پرتلاطم سیاسی افغانستان درگردهمائی های هم وطن هایم در خارج بخود مصروف می کند، شنیدن سخنان بی ربط برخی افراد در گردهمایی ها است که، البته در محفل یاد بود محمد طاهر بدخشی نیز زیاد شنیده می شد.

قرار معلوم که قتل محمد طاهربدخشی توسط حفیظ الله امین صدراعظم حزب دموکراتیک خلق افغانستان صورت گرفته است. همزمان به آن از طرف حفیظ الله امین لیستی از آرشو قتل های بیگناهان در وزارت داخله افغانستان در کابل انتشار یافته بود که، تأثیری وسیع درافغانستان و جهان گذاشت و روان آدمی را تکان داد. قرار معلومات چاپی که به روی میز های محفل گردهمایی تهیه شده بود که، محمد طاهر بدخشی در اوائل در پهلوی روشنفکرانی چون تره کی و ببرک کارمل و امثالهم؟ ، یکی از بنیاد گذاران حزب دیموکراتیک خلق بوده است. من با خواندن این اطلاعیه که جنایتکاران تاریخ را روشنفکرخطاب کردند، بی درنگ به یاد داریوش آشوری نویسنده ایرانی افتادم که به قضاوت او چقدر در شرق نسبت عدم معلومات کافی از اصطلاحات جامعه شناسی غرب، جفا به علوم اجتماعی صورت می گیرد.

اگر ما عناصر سیاسی و حزبی مانند طاهربدخشی را به سیر حوادث تاریخی و فراز و نشیب های آن به صورت امری معنا دار و قانونمند بنگریم و در آن حرکتی پیچیده سیاسی را به سوی مقصدی خاص آنها جستجو کنیم. برای اینکه در تعریف فلسفه تاریخ، اغلب نگرش های واجد مبداء طلائى و آرمان انسانی اند. لهذا فردی که در یک حلقه سیاسی مبدائی یک حرکت سیاسی میشود، باید درک کرده باشد که گاهی می تواند مجموعه حرکات تاریخی او در مسیری انحطاطی و انحراف اجتماعی نیز ارزیابی شود. چنانچه که در افغانستان حزب دموکراتیک خلق باعث ویرانی اجتماعی واقتصادی و ساختاری شده است.

از نظراین نحله های فکری، انسان هرچه که از مبداء طلائی و آرمان روشنگرانه خود دور می شود، بیشتر شکل عوض می کند و مبداء طلائی آرمانی خود را از دست می دهد. پرسشی که مطرح است این است: چرا محمد طاهربدخشی بعد از کودتای خونین ثور؛ زمانیکه که جنایات حزب دموکراتیک خلق و پرچم دامن اکثریت بیگناهان افغانستان را گرفت و خود او به انزوا کشانیده شده بود؛ بدهکاری ملی خود را در مقابل مردم افغانستان اداء نکرد و از مردم از بابت شرکت باچنین حزب تبهکاری؛ معذرت نخواست؟

در این محفل برخی واگفتنی ها یا باز گفتنی ها حوادث گذشته افغانستان چیزی شبیه یاد آوری افراد بود، با این تفاوت که یاد آوری بیرون کشیدن محتوای حافظهء شخصی بعضی افراد از محمد طاهربدخشی بود. اما واگوئی تاریخی بیرون کشیدن محتوای خاطرهء جمعی کسانی است که هریک روایت خویش از حوادث و شخصیت های گذشته افغانستان ارائه میدهند و، برخی از آنها می کوشند تا صادقانه، از میان روایات متضاد و مخالف و گوناگون و بی محتوا و بی ربط خود با بکار بردن بعضی اصطلاحات جامعه شناسی غرب، به واقعیت آن حوادث و شخصیت های گذشته باز گردند و، متوفی را، این بار، در قالب روایت خویش بنشانند. تا، شاید تأملی در کوچه و پسکوچه های آنچه که در فرهنگ ما مرده گرایی یا قهرمان سازی نام دارد، بتواند نکته هائی را در مورد واگفتن گذشته که نام دیگری از اسطوره خاطره نگاری بجای تاریخ نویسی است، روشن و معین سازند.

بهر حال روند بررسی ما در مورد افراد سیاسی گذشته ما در گردهمایی ها و نشستار ما، چه بخواهیم و چه نخواهیم، در حالت عادی و بدون کوشش برای فیلترگذاری، بخاطر ایدئولوژی ها و وابستگی سیاسی قومی و نژادی که داریم، برخی شخصیت ها و حوادث چهاردهه گذشته افغانستان را با عواطف چسبیده به حوزه ادراک و آگاهی خویش بر می گردانیم و بازگوئی در باره شخصیت ها و حوادث روند یاد آوری نیز، حاصل همان عواطف مرده گرایی ما است.

مضامینی که از جانب هواداران طاهربدخشی در وئب سایت ها به نشر رسیده است، این واقعیت را بیان می دارد که او درحلقه حزب دموکراتیک خلق بر بستری از هویت دوگانه ملی گرائی و ضد پشتونیزم حرکت می کرد و زبان بکاررفته درنشطارهای آن نیز همینگونه دوزیستی بوده است.

بگذارید به این نکته اشاره داشته باشیم که، بازگوئی صادقانه و تحلیل منطقی و خردمدار و خرد پذیر چند و چون حوادث گذشته و نقش شخصیت ها در شکل گیری آنها، و یا برعکس، تأثیر حوادث بر شخصیت ها است. من فکر می کنم در این حد از سادگی یک تعریف می توانیم در مورد آن توافق کنیم. پس، اگر چنین تعریف ساده ای مورد پذیرش خواننده گان هم باشد، آنگاه من مدعی آن خواهم شد که تمام این تعریف بر دوش یک عبارت است: « بازگوئی صادقانه ». یعنی، وقتی که در یک گردهمایی سخن رانی می کنیم، واگویی ما از حوادث و شخصیت های گذشته یا صادقانه است و یا نیست. حال من می خواهم یاد آوری کنم که به گمانم برخی از سخنانی که در این در گردهمایی شنیده شد، صادقانه نبود برای اینکه که اغلباً نیست، چون سبک تاریخ نویسی و گفت شنو ما بازگویی صادقانه نیست و نبوده است.

برعکس گفتار ما از دیدگاه روانشناسی زیادتر اسطوره است، دخالت ناخود آگاه نیازهای ما در امر واگوئی گذشته موجب پیدایش اسطوره می شود. در اسطوره که گاه شباهتی تام با تخیل می یابد، زمان و مکان و شخصیت ها و حوادث بر اساس نیازهای ما مورد دستکاری قرار می گیرند، آنچه مطلوب است در روند غلو چرب و چاق می شود و آنچه نامطلوب است به پس از زمینه رانده شده و یا بکلی حذف می گردد. در طول یک قرن پسین، تاریخ نویسی در افغانستان، جز در مواردی معدود، چیزی جز اسطوره نویسی نبوده است؛ بخصوص این حوزه اخیراً قلمرو تاریخ نویسی های مذهبی شده است که، در آن آدمیان به قدیسان و شیاطین، ملائک و خبیثان، و شخصیت های تا بینهایت غلو شده تبدیل می شوند.

بدبختانه ما در زمانی از تاریخ جهان چشم به دنیا گشودیم و در آن بالیدیم که فرصت ادراک رهبران خود فروخته خلق و پرچم تره کی و کارمل و واقعیت اردوگاه کمونیستی روسی دیر به دست آمد، فریب اخلاقیات انترناسیونالیزم روسی که ضدیت خود با مدرنیسم با اصول اخلاقیات ساخته بودند دیر آشکار شد، گرچه عده زیادی از روشنگران افغانستان به درک بی پایگی حزب خود فروخته خلق و پرچم رسیده بودند. روی همین شناخت بود که برخی نهاد های فرهنگی روشنگرانه در موارد مختلف آمادگی خود را برای ایستادن ضد این حزب اعلام کردند. عناصری مانند بدخشی و امثالهم، در آتش بی خبری، خود را قربانی کردند. اکنون هم، با کمال تأسف، شاهد آنیم که هنوز، که سی سال اندی از فاجعه کودتای خونین ثور گذشته و جهادی ها و اسلامیت های افغانی بر آتش ضدیت با مدرنیسم و روشنگران افغانستان می

دمند، عناصر زیادی از حزب دموکراتیک خلق و پرچم و برخی از چپ‌های دیگر بخاطر قدرت طلبی از این بابت، با حکومت اسلامی احساس همدلی و هم‌جبهگی می‌کنند.

تاریخ جوامع پیشرفته به درستی داستان انباشتگی تجربه بشری از طریق اعمال روش آزمایش و خطا، حذف خطاها و تثبیت موفقیت هاست. چیزی که در افراد جامعه عقب مانده ما کمتر دیده شده است.

آیا در جامعه استبداد زده افغانستان بدخشی و غیره اعضای حزب دیموکراتیک خلق و پرچم به درکی درباره شناخت ساختار اقتصادی و اجتماعی افغانستان رسیده بودند؟ به نظرم، نه.

آیا در جامعه افغانستان کدام یک از سیاسیون ما از جمله رهبری حزب خلق و پرچم از خردگریزی به خرد گرای رسیده بودند؟

اگر پاسخ این پرسش مثبت ارزیابی شود، پس سیستم آموزش و پرورش افغانستان، مدارس و دانشگاه‌های ما همگی محل ظهور و کارائی این آگاهی انباشته شده و قابل طبقه بندی بوده است.

واقعیت این است که از رهبران سیاسی و ایدئولوژی ما در جامعه تاریک افغانستان سخنان پر تنین و مملو از خوش بینی هائی متافیزیکی شنیده می‌شد، که همواره قادر بوده اند تا مردم افغانستان را به بی‌خبری بکشانند و سیر هر چند بطی پیشرفت‌ش را از کار بیاندازند، کاریکه بنیاد گذاران حزب دموکراتیک خلق و پرچم در افغانستان کردند. فراموش نکنیم که امسال سی هفتمین سالگرد کودتای خونین ثور است در این مدت لااقل در گستره سیاست ما کلاً به قهقرا رفته ایم و حزب دموکراتیک خلق و پرچم بدهکار ملی این سرزمین است.

بگذارید در آخر نتیجه گیری خود را همین جا با بی‌پروائی بگویم. من در بسیاری از گردهمایی‌ها که می‌بایست تاباندن نور بر زوایای تاریک گذشته افغانستان صورت می‌گرفت، شرکت نمودم جز مرده‌گرایی و گزافه‌گویی، و فرمان سازی چیزی نشیندم. ما باید این گردهمایی‌های دل‌خوش کنک‌ها را به اهل متافیزیک واگذاریم و خود کمر همت بر بندیم. در بیرون از ذهن ما طبیعت را فقط قوانین گریزناپذیر مادی به حرکت در می‌آورند. اهورا و اهریمن تاریخ هم تنها در جان و فکر ماست که زنده اند و با هم می‌جنگند؛ همانگونه که تصور پیشرفت و پسرفت، هر دو، مقولاتی انسانی اند و تنها به دست انسان ممکن می‌شوند. از خود بپرسیم، ما به انباشتگی چه چیزی در باره شخصیت اجتماعی گذشته خود مشغولیم؟

بزرگداشت آدم زنده یکی از مبانی زنده و پویانده نگاه داشتن جوامع بشری بشمار می رود. مردگان رفته اند و دفتر کارشان بسته شده و داد و گرفت شان به پایان رسیده است. اما زندگان هستند، نفس می کشند، فکر می کنند، می نویسند، سخنرانی می کنند، تصمیم می گیرند و قادرند که تا آخرین دم حیات خویش بر حال و آینده جامعه ی خویش اثر بگذارند. و عملکرد ما در قبال آنها ژرفای اعتبار فرهنگی ما را معین می سازد.

در جامعه کنونی افغانستان، انباشتگی جهل و خرافه از حد بر گذشته است و، در نتیجه، وظیفه روشنگران و روشنفکرانش نیز مشکل ترو و سنگین تر شده است. اگر روشنگران افغانستان بخود نیایند و نجنبند این انباشتگی زیادی ادامه خواهد داشت. دگرگون ساختن خاطره های گذشته می کوشد تا بکار خود ظاهری، مستند، و قابل اعتماد ببخشد. حال آنکه در آنچه می کند هم حذف و اضافه، هم غلو و گزافه، و هم تبدیل و تغییر، بصورتی آگاهانه بکار گرفته می شوند. اگر یادآوری ما از شخصیت های گذشته ما ناشی از نیاز وارده ما به حوزه اسطوره سازی می کشد، چنین یادآوری های ناشی از اراده دگرگون ساز ما مخاطبان مان را به سرمنزل گسترده جعل تاریخ می کشاند.

\*\*\*\*

با عرض حرمت. فبوری ۲۰۱۵